و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفى‌] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم. (6) و به مادر موسى وحى کردیم که: «او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدى او را در نیل بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمى‌گردانیم و از [زمره‌] پیمبرانش قرار مى‌دهیم.» (7) پس خاندان فرعون، او را [از آب‌] برگرفتند تا سرانجام دشمنِ [جانِ‌] آنان و مایه اندوهشان باشد. آرى، فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند. (8) و همسر فرعون گفت: «[این کودک‌] نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید. شاید براى ما سودمند باشد یا او را به فرزندى بگیریم، ولى آنها خبر نداشتند. (9) و دل مادر موسى [از هر چیز، جز از فکر فرزند] تهى گشت. اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان‌آورندگان باشد، چیزى نمانده بود که آن [راز] را افشا کند. (10) و به خواهر [موسى‌] گفت: «از پى او برو.» پس او را از دور دید، در حالى که آنان متوجه نبودند. (11) و از پیش، شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم. پس [خواهرش آمد و] گفت: «آیا شما را بر خانواده‌اى راهنمایى کنم که براى شما از وى سرپرستى کنند و خیرخواه او باشند؟» (12) پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش [بدو] روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است، ولى بیشترشان نمى‌دانند. (13)